

## تاریخ شعر فارسی در هند

-۳-

پس از سلسله کلهپوره، پادشاهان خانواده تالبور سلطنت رسیدند که از سال ۱۱۹۷ تا ۱۲۵۹ هجری زمام امور را در دست داشتند. فرمانروایان این خانواده، باستاننا، میرصوبه دارخان، پیرو مذهب شیعه بودند و برای ایجاد روابط نزدیکتری با ایران سعی و کوشش بسیار مبذول داشتند. در دوره آنان هندوان و مسلمانان سند در بسط این زبان بایکدیگر تشریک مساعی مینمودند.

در تاریخ سند کمتر دیده شده است که شاهزادگان و فرمانروایان مانند دوره تالبوران بسرودن شعر پرداخته باشند. تالبوران که از نظر نژادی مردمان سلحشوری بودند، حماسه سرامی را بعدی ترفیب میکردند که فتحنامه (تاریخ تالبوران) اثر سید محمد عظیم تتوی در دربار آنها قرائت میشد و از برداشتن آن یکی از مفاخر مردم بشمار میرفت. میرصوبه دارخان علاوه بر یک دیوان حجیم که اقلاً ۲۰۰۰۰ شعر دارد، خطوط منظوم و چند مثنوی نیز نگاشته است که عبارتند از فتحنامه، جدائی نامه، داستان مهر و ماه و سیف الملوك. میر نصیرخان «جمفری» دیوان غزلیات، مختارنامه، داستان مرزا صاحبان و سفرنامه نوشت که حاوی قسمتهای جالبی است و وضع تالبوران را بعد از شکست خوردن و تبعید شدن از طرف انگلیسیها (۱۲۵۹ ه) بیان میکند. محمد عظیم فوق الذکر، نواب ولی محمد و یک شاعر دیگر بنخلس «آزاد» داستان هیرو رانجه را بنظم آوردند و دو نویسنده اوز حتی دیوان غزلیات را هم مرتب ساختند. میر کر معلی خان، میر غلامعلی «مایل»، محمد قاسم، محمد عارف «صنعت»، محمد یوسف و محمد بچل «انور» هر یک دیوانی نوشتند. عبدالوهاب «آشکار» و دلبرام شاعران صوفی مسلک بودند. علاوه بر مؤخر الذکر شعرا می از سند برخاستند که از نژاد هندو بوده اند در بین آنها منشی صاحب رای «آزاد» از همه مشهورتر بوده و صاحب دیوانی میباشد.

اینک بذکر اشعاری از آثار این دوره میپردازیم:

مانند شاعر معروف که درباره حضرت علی ع گفت:

سپر بود بر پشت شه کامیاب      چو ابر سیه حائل آفتاب

سید ثابت علی شاه (متوفی ۱۲۲۵ ه) مرثیه گوی مشهور سند بیت زیر را نوشت:

سپر بود بر پشت زوج بتول      چو مهر نبوت بدوش رسول

میگویند این بیت چنان مورد قبول اهل فضل افتاد که یکی از دانشمندان ایرانی او را تقدیر کرد و گفت «زاده سند از کجا این پایه یافت؟» اینک نمونه استعارات که ثابت علی شاه آنرا بزبان خاصی بکار برده است:

دوش دیدم بتکی جلوه کنان بر در کی      چشمکش نرگسکی سرو قدک دلبر کی

عسرقک بر رخکش شبنمکی بر گلکی      زلفکش سنبلیکی لیک بر از عنبر کی

منشی صاحب رای «آزاد» (که در اواخر دوره تالبوران جهان را بدرود گفت)

در يك غزل ساده و روان ميگويد :

قدر عنای ترا سرو و صنوبر محتاج	ای لب لعل ترا چشمه کونر محتاج
نیست مست می چشم تو بساغر محتاج	بغمار نکه باده فروشت سوگند
همچو مفلس که بود پیش تو انگر محتاج	در پی بوسه کشد منت لعلت لب من
هر که را مار گزد شد بغسو نگر محتاج	زخمی زلف بلعلت نه عبت مینالد

نواب ولی محمد ( متوفی ۱۲۴۷ هـ ) در برابر غزل معروف حافظ که عبارتست از :

اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل مارا

بغمال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

مینویسد :

اگر آن آهوی رعنا بدام آرد دل مارا

بناز چشم او بخشم خراج ملك دارا را

و گر آن مشتری بیکر نقاب از رخ براندازد

نثار حسن او سازم مه و مهر و ثریا را

درباره فرمانبرداری از استاد و یا سرباز زدن از انجام او امر او، این محمود

(قاسم هالامی) عقیده دارد :

خانه خود خراب گرداند

قلب استاد هر که رنجاند

بی نصیب از در خودش راند

زود باشد که قادر قیوم

گر تمامی علوم برخواند

بی نصیبی برد از این عالم

بسعادت قرین همی ماند

این محمود خدمت استاد

اینک چند بیتی از سفرنامه نصیر خان (متوفی ۱۲۹۱ هـ) که وضع تالپوران

تبعید شده را آشکار میسازد :

مبینا کس این چنین شب بگور

شب تیره و موج دریای شور

بخواب اندرون کس چنین شب ندید

بهر موج کشته قیامت بدید

نه بد خوردنی و نه بد جای خواب

نه کشتی مگر بود جای عذاب

بیودیم تا صبح صادق دمید

همه شب بیاد خدای مجید

• • •

بیش کهسان و بیش مهسان

جدائی بود سخت اندر جهان

که بس جانگداز است و از مرگ بیش

خصوصاً جدائی ز اولاد خویش

• • •

زهر سوز و آن خون چو جیحون شده

ز خون دلم دیده پر خون شده

نه آتش بسود بلکه آتشکده

چه گویم ز درد دل غمزده

بگیتی کسی هم ندید و شنید

چنین ظلمهاییکه بسر ما رسید

به ساسورهستیم ناشاد کام بطوریکه زین العبا بد بشام  
 نه آرام در شب، نه راحت بروز همه روز در غم، همه شب بسوز  
 اشعار ذیل اثر میرصوبدارخان (متوفی ۱۲۶۲ هـ) است :  
 بادسحر برانداخت از عارضت نقابی از زیر ابر بیرون گردید آفتابی  
 بفتح عشق خداوند نصرتم بخشید از آه سینه گرفتم بدوش خود علمی  
 گر از سر می کشف زاهد نماید فروشد بیک جرعه اش پارسائی  
 در مجلس حریفان ساقی قدح بدور آر زیباست دختر روز در فصل نو بهاری  
 آخوند محمد بچل «انور» (متوفی ۱۲۷۸ هـ) تفنگک خود را چنین تعریف

می کند :

در معرکه دین تفنگک فریاد رس است مرد افکن و شیرافکن و آتش نفس است  
 موقوف اشارت بیست در کشتن خصم سویش نظری ز گوشه چشم بس است  
 تفنگش نیز در باره صمیمیت و فرمانبرداری خود اظهار مینماید :

آنم که مدام بنده فرمانم اندر صف جنگ رو نمیگردانم  
 گریک نظرم ز گوشه چشم کنی بد خواه ترا زدور جان بستانم

اینک انتغابی از اشعار محمد یوسف :

جهان و هر چه در و منزل شکر خوابست بیاله گیر که دنیا چو نقش بر آبست  
 ز دیر و کعبه کسی را گشاده کار نشد بغیر میکند کآنجا فنوح ابوابست

عمر شیرین در جوانی از غمت کردم تباہ همچو چوی شیر مارا گشت موی سر سفید

ترا می بینم اندر بر محالست این محالست این نمیدانم که بیدار بست یا خواب و خیالست این

صیدی که جست راه نجات از کند تو آل آزادیش امیلاد الهی زبند تو

ندارد نسخه کیتی بجز وصف بتان معنی کتاب آفرینش راست حسن کلرخان معنی  
 محمد عارف «صنعت» (متوفی ۱۲۸۶ هـ) شعرهای لطیف نوشته منجمله  
 بیتهای زیر که در آن از صنعت تعطیل استفاده شده است :

دردا که کرد حاصل دل دهر دردها سم هلاهل آمد در کام دل هوا

راح طهور کو که در اول دم مرا دارد مدام محرم اسرار ماسوا

صنعت مدار و هم که داد داد گر همواره کرد هر همه را کلاه اروا

اینک یک بیت دیگر او که هر کلمه آن از سه حرف تشکیل شده :

هست لبش لعل سخن قند مصر کشت بقدر سرو بیر صبح صاف

با انقراض حکومت تالپوران و بر سر اقتدار آمدن انگلیسها (۱۲۵۹ هـ) انحطاط

زبان و ادبیات فارسی در سند شروع شد. روابطی که در دوره پیشین میان ایران و سند برقرار گردیده بود منقطع گردید و زبان فارسی که نه زبان مادری مردم سند بود و نه فاتحین آنرا می فهمیدند، از رونق افتاد. ولی اهل ذوق حاضر نشدند بدین آسانی ها این زبان شیرین را که برای قرنهای زبان رسمی سند بود، از دست بدهند. بنابراین مجالس شعر تشکیل شد و چند روزنامه فارسی منجمه مفرح القلوب، خورشید و اکلیل بوجود آمد که نخستین آن در سال ۱۲۷۱ هجری شروع بکار کرد و تیراژ بزرگی در کشور های شرقی بدست آورد. از شاعران این دوره قادر بخش «بیدل» و بهاء الدین «بهائی» اشعار زیادی سروده اند و علاوه بر دیوان غزلیات، چند مثنوی هم دارند. بیدل مردی صوفی منش بود و شعرا و جنبه عرفانی دارد ولی بهائی طبع خود را در انواع مختلف شعر آزمود. میرشهادت خان «حیدری»، میرحسینعلی خان، نواب اله دادخان «صوفی»، قاضی غلامعلی «جعفری»، پیرحزب الله شاه «مسکین»، سید جان الله شاه «عاشق» و مخدوم محمد ابراهیم (نویسنده معروف تكملة مقالات الشعراء) هر يك صاحب دیوان و در میان سخنرایان فارسی آن دوره مقام بزرگی دارند.

اینک چند نمونه شعر فارسی از آن دوره :

آخوند محمد قاسم (متوفی ۱۲۹۸ هـ) راجع به ناپایداری دنیا به بند و موعظت

میردازد و میگوید :

مده بکار جهان گوش و اعتبار مگیر	بفرکی و تنافل بنای کار مگیر
همیشه منتظر کوس کوچ باش اعنی	در این دژ کهن از عزم نوقرار مگیر
ز بسکه در چین روزگار بومی نیست	بر نیک لاله بدل داغ انتظار مگیر
چو دل فرود که جلوه رخ یار است	ز غفلت و هوس اوراته غبار مگیر

نواب اله دادخان «صوفی» (متوفی ۱۲۹۹ هـ) همین مطلب را چنین بیان

می کند :

عیش دنیا همه خوابست تو هم میدانی	عمر چون نقش بر آبست تو هم میدانی
خیمه تاکی بزنی خواجه در این کهنه سرا	خیمه ات مثل جابست تو هم میدانی
چند تعمیر کنسی قصر منقش بجهان	منزلت زیر ترا بست تو هم میدانی

اینک چند شعر دیگر از صوفی :

الهی طایر پرواز وحدت کن خیالسم را	بر اوج آسمان معرفت بگشای بالم را
بتفسیر کمال وصف ذات خویش در عالم	سر منقار بلبل کن زبان قیل و قالم را
سند نفس در دشت هوس جولانها دارد	کنون سوی طریقت منعطف کردان عنانم را
ز نیرنگ بهار عشق رنگین گشت باغ دل	بیانک بلبلان هم رنگ ساز اکنون فغانم را
از این دادی که دارد رهزنی هر ذره ریگی	رسان بر منزل مقصد سلامت کاروانم را

در پنجروز دهر بهر روز پنج وقت باید که شیشه سجده نماید بجمام ما

نیست غیر از يك صنم در پرده دیرو حرم کی شود آتش دورنگ از اختلاف سنگها  
 یار میآید کفم خالیست از نقد نثار همتی ای ابر رحمت چشم گوهر بار ما  
 ما را خبر ز شادی و غم نیست چون حنا در دست دیگر است بهار و خزان ما  
 نهال عشق که برکش غمت و بار افسوس اگر ز گریه نشد سبز صد هزار افسوس  
 سرشکم رفته رفته بی توجیحون شد تماشا کن بیا در کشتی چشم نشین و سیر دریا کن  
 عده زیادی از سخنگویان فارسی زبان شعر خود را با « زکوة حسن » تزیین  
 نموده اند . در مقابل شعر معروف

تو صاحب نعمتی من مستحکم زکوة حسن ده خوش دارم امشب

قاضی غلام علی (متوفی ۱۳۰۳ هـ) میگوید :

زکوة حسن چرا ای غنی بفردهی منم فقیر، منم مستحق ، منم محتاج  
 شعر زبردلیلی بر قدرت او در استعمال صنایع از آن جمله تضاد و تشبیه و مراعات  
 نظیر میباشد :

گر آن گلچهره را گاهی گذر بر گلستان افتد

زرشك رنگ و بویش در بهار گل خزان افتد

میرزا احمد علی (متوفی ۱۳۱۲ هـ) درباره ناله های شرر بار عاشق مینویسد :

آتش سینه من هفت فلک را میسوخت اگر از بحر دو چشم نشدی آب زده

و راجع بر خسار محبوب نیز چنین میگوید :

آتش رخسار خود کردی نهان و خلیق را شعله هادر خرم صبر و فرادانداختی

اینک چند شعر دیگر اثر احمد :

سوار چابک من عزم میدان کرده میآید سینه ناز را یکسر بجولان کرده میآید

مراجعه میت خاطر چسان مانده که آن سرکش کله کچ کرده و کاکل بریشان کرده میآید

نخستین بدبه احمد عهد و پیمان وفا دادی کنون پیمان نه بر کف ترک پیمان کرده میآید

مخدوم محمد ابراهیم (متوفی ۱۳۱۷ هـ) دود دیوان دارد . یکی بنام دیوان مسکین

و دیگری موسوم بدیوان خلیل . شعرهای زیر که در آن صنایع متعدد و بخصوص صنعت

ذوالقافیه بکار برده شده است ، از دیوان مسکین است :

گر معاذ الله ز هجرت آیدم پیغام غم آنقدر کریم که در چشم نماند نام نم

نظم من رنگین شود چون غنچه بوی خوش دهد گر کشایم یکدم اندر وصف آن گلغام نم

گر نسازدانس با من یکدم آن آه و روش صبر از من وحشتی گیرد کند آرام رم

نظم هر وضعی که میخواهد دلت مسکین بگو چون مدد کار تو هائف باشد والهام هم

و درباره هجر مینویسد :

بسکه در درد فراقش گریه ها کردم خلیل شد چوماهی مردم چشم مرامکن در آب  
بسکه کاهید تنم از غمت ای ماه تمام پیش مردم شده انگشت نما چون مه نو  
سید غلام محمد شاه «کدام» (متوفی ۱۳۲۲ هـ) خال روی یار را چنین توصیف  
می کند :

بین بکعبه رویش تو خال هندورا ز اتفاق عجب اجتماع ضدین است  
منشی رسول بخش «رهی» (متوفی ۱۳۳۰ هـ) درباره حسن رخسار و کاکل و  
ابروی یار میگوید :

نسبت حسن تو اگر عقل به حور میدهد رتبه شمس میدهد کرمک شب فروز را  
در شعر ذیل شاعر عیب نداشته یک چشم مدوح خود را چنین تعریف میکند :  
بی نگاه غایر اندر عرصه آماجگاه بی خطا سید افکنی معمول محمود شما  
میرعلی نواز «علوی» (متوفی ۱۳۳۸ هـ) افکار خود را درباره نور ماه اینطور  
اظهار میکند :

شد مقتبس ز نور جمال تو آفتاب پس ماه را بحسن رخت انتساب چیست  
مولوی بهاء الدین «بهائی» (متوفی ۱۳۵۳ هـ) صاحب دودبوان و چند مثنوی  
است . شعر زیر قدرت و مهارت او را در معاکومی نشان میدهد :

ز حال زار دوصد خط نوشته ام آوخ در این میان چه شدی گریدی یکی پاسخ  
جوابش «فاصد» است . توضیح آنکه (ق) در حساب ایجد بجای صد است و  
با کلمه «صد» که در بیت مزبور استعمال شده ، دوصد میشود . اگر میان این دو کلمه (ق  
و صد) الف را بگذاریم که قدر مطلق آن يك است کلمه «فاصد» بدست میآید که  
منظور از آن کسی است که کاغذی از طرف محبوب برساند .

بهائی برخلاف شعرای دیگری که درباره تزویر و یا کاری زاهدان به خنصر  
هجویات قناعت کرده اند ، در این باره شعرهای زیر دارد . اینک برای نمونه قطعه ای  
از اشعار او نقل میشود :

دل از زاهدان ملول آمند اندرون پر ز غبت نفسانی  
نام زاهد و لسی بی دنیا فاقه رادشمن و شبع را دوست  
کنج مسجد گرفته چون گربه لقمه چرب صبح را طالب  
این دوسنت بود فریضه شان از بی نانکی بیک دیگر  
زانکه این قوم را دو رو دیدم لیک بیرون زشت و شو دیدم  
خونخورد از خلق چون زلو دیدم دمبدم عامل کلوا (۱) دیدم  
چشم بر موشکان کسو دیدم خواب نوشین و چاشت جود دیدم  
در دگر فرض سست خو دیدم چون سکان بسکه جنگجو دیدم

دکتر سدارنگانی

(۱) اشاره است به کلوا و اشربوا